

**The status of quasi-judicial proceedings in the constitution and the document
of judicial transformation**

Amin Salari¹
Mostafa Saraji²
Ahmad Rangbar³

Received Date: 24 Mar 2021
Reception Date: 14 Aug 2021

Abstract

Dispute resolution authorities are a common term for all councils, commissions, boards, courts, courts, tribunals, and similar titles established by law to deal with crimes, violations, disputes, and other matters. Dispute resolution authorities are divided into two groups, "judicial" and "administrative tribunals "; The first category of authorities, which can be called the judiciary, are named "judicial authorities" based on their formation in the judiciary, and "administrative tribunals " are legal authorities that are established outside the courts due to their formation in the legislature and the executive branch. The judiciary is a body of the judiciary that deals with disputes imposed on them by law. They are known as non-judicial, quasi-judicial authorities and specialized administrative authorities. Among the most important of them are the authority to investigate regulatory and disciplinary violations, the Boards of tax dispute resolution, the Commission for Investigation of Customs Disputes, and the Commission for Investigation of Structural Violations. Prompt prosecution, low cost and de-judicialization can be considered as the reasons for the establishment of non-judicial authorities.

Keywords: Iran, Constitution, Courts, Administrative .. Judicial Transformation Document

¹ · PhD student in Public Law, Islamic Azad University, Bandar Abbas Branch

² · Assistant Professor of Law, Islamic Azad University, Bandar Abbas Branch (Corresponding Author) mostafa_seraji@yahoo.com

³ · Assistant Professor of Law, Islamic Azad University, Bandar Abbas Branch

جایگاه دادرسی شبه قضایی در قانون اساسی و سند تحول قضایی

امین‌اله سالاری^۱
 مصطفی سراجی^۲
 احمد رنجبر^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۳/۳
 تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۵/۲۳

چکیده

مراجع حل اختلاف، عنوان عامی است برای تمامی شوراها، کمیسیون ها، هیئت‌ها، دادرها، دادگاه‌ها، دیوان‌ها و عناوین مشابه که به موجب قانون برای رسیدگی به جرائم، تخلفات، اختلافات و امور حسبی ایجاد شده است. مراجع حل اختلاف به دو گروه «قضایی» و «غیر قضایی» تقسیم می‌شوند؛ مراجع دسته اول که می‌توان عنوان دادگستری را بر آنها نهاد، به اعتبار تشکیل در قوه قضائیه «مراجع قضایی» نام‌گذاری شده و مقابل، «مراجع غیر قضایی» مراجع قانونی ای هستند که به اعتبار تشکیل آنها در قوه مقننه و قوه مجریه، خارج از محاکم دادگستری تشکیلات قوه قضائیه تشکیل شده‌اند و به اختلافاتی که قانون بر عهده آنها قرار داده است رسیدگی می‌کنند. «بدیهی است آن دسته از مراجع غیر قضایی که به حل و فصل دعاوی و رفع اختلافات می‌پردازند مراجع شبه قضایی حقوقی هستند که این مراجع با نام‌های مختلفی، مراجع غیر دادگستری، مراجع شبه قضایی و مراجع اختصاصی اداری

۱. دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بندر عباس

۲. استادیار گروه حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد بندر عباس (نویسنده مسئول)

mostafa_seraji@yahoo.com

۳. استادیار گروه حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد بندر عباس

شناخته می‌شوند. از جمله مهم‌ترین آن‌ها مرجع رسیدگی به تخلفات نظارتی و انتظامی، مراجع رسیدگی به اختلافات مالیاتی، کمیسیون رسیدگی به اختلاف گمرکی، کمیسیون رسیدگی به تخلفات ساختمانی... را می‌توان نام برد. رسیدگی سریع، کم‌هزینه و قضا زدایی را می‌توان از جمله دلایل تأسیس و تشکیل مراجع غیرقضایی دانست. لازم به ذکر است روش پژوهش حاضر تفسیری-کیفی می‌باشد.

واژگان کلیدی: ایران، قانون اساسی، دادگاه‌ها، اداری.. سند تحول قضایی

مقدمه و بیان مسئله

در طول سالیان اخیر به دلیل گسترده شدن نقش دولت‌ها، نظام قضایی ما ایجاب می‌کرد که به دعاوی میان دولت و شهروندان در مراجع ویژه و با اصول خاص این دعاوی رسیدگی شود. به‌طور کلی، می‌توان گفت مراجع شبه قضایی آن دسته از مراجعی می‌باشند که صلاحیت رسیدگی آن‌ها منحصر به آن دسته از دعاوی علیه دولت و نهادهای کشور است که صراحتاً در صلاحیت آن‌ها قرار گرفته باشد. لذا این مراجع خارج از قوه قضاییه و معمولاً زیر نظر قوه مجریه فعالیت می‌کنند و نمی‌توان آن‌ها را دادگاه در معنای خاص آن نامید. مراجع ثبتي، مراجع حل اختلاف کارگر و کارفرما و هیئت داوری بورس اوراق بهادار و... را می‌توان به‌عنوان مصادیق مراجع شبه قضایی حقوقی در سازمان قضאותی کشور نام برد.

همچنین با توجه به ویژگی‌های شکلی و ماهوی مراجع شبه قضایی از جمله صلاحیت‌های این مراجع و نیز خصوصیت‌های حاکم بر اصول و آیین دادرسی در مراجع مذکور، تبیین و بررسی نسبت این مراجع با مراجع قضایی را امری ضروری می‌نماید. در امریکا مراجع اختصاصی اداری قبل از به اجرا درآمدن قانون اساسی، حکومت ایالات متحده بر مبنای اصول کنفدراسیون استوار بود. تحت چنین اصولی، تقریباً کلیه عملکردهای دولت به مرجع قانون‌گذاری با یک مجلس موسوم به کنگره سپرده شده و قوای مجریه و مقننه از یکدیگر تفکیک نشده بودند. یکی از عمده‌ترین نقاط ضعف اصول کنفدراسیون، فقدان قوه قضائیه بود. در نتیجه، نمایندگان هنگام گردهمایی مجمع قانون اساسی در فیلادلفیا و در سال ۱۷۸۷، بر سر ایجاد یک قوه قضاییه، متفق‌القول بودند؛ اما در مورد تشکیلات و ساختمان قوه قضاییه اختلاف نظر زیادی در میان بود. وضعیت نظام حقوقی آمریکا نیز متفاوت است. نظریه تعادل نهادی، در مقایسه با آمریکا بیش از بریتانیا و استرالیا، دادگاه‌ها به مثابه بخشی از فرایند حکومتی و سیاسی تلقی می‌شوند و نه خارج از آن؛ و همچنان که اخیراً در این قسمت اشاره شد، این‌گونه حس می‌شود که نظارت و تعادل، نافی تفکیک قوا در این نظام می‌باشد. در نظام نظارت و تعادل، هیچ یک از جنبه‌های نهادی و کارکردی تفکیک قوا تعیین‌کننده نمی‌باشند. در مورد نظام نظارت و تعادل، اصل بنیادین این است که قدرت هر جزء از حکومت، توسط اجزای دیگر، محدود و مقید شود. آنچه دارای اهمیت است، «وابستگی متقابل»

است و نه استقلال. این امر می‌تواند هم انتخاب عمومی و هم بررسی صلاحیت قضات از سوی قانون‌گذار در آمریکا را به‌خوبی روشن سازد.

گفتار اول: نهاد شبه قضایی

در تعریف مراجع شبه قضایی بیان شده است: «مراجع شبه قضایی، همان مراجع استثنایی هستند که در برابر مراجع عمومی قرار گرفته و صلاحیت آن‌ها منحصر به رسیدگی به امور یا محاکمه اشخاصی است که قانون‌گذار صراحتاً مشخص نموده است».^۱

در تعریف دیگری از این نهاد چنین آمده است: «نهادی است که به موضوع پیش‌بینی شده توسط قانون‌گذار رسیدگی و اتخاذ تصمیم می‌نماید، بی‌آنکه از جنس محاکم دادگستری باشد. پیش‌بینی نهادهای خاص یا شبه قضایی هرگز به مفهوم رهایی موضوع از حیث بازنگری مراجع عالی و عمومی نیست و تنها به‌منظور رسیدگی بهتر به موضوع از حیث تخصص است».^۲

بنابراین می‌توان گفت: نهادهای مذکور، مراجع غیر از دادگستری هستند که جزء ساختار تشکیلاتی دولت بوده و صلاحیت رسیدگی و اتخاذ تصمیم نسبت به موضوع پیش‌بینی شده توسط قانون‌گذار را دارند، بدون آنکه جزء محاکم دادگستری باشند. عزل و نصب اشخاص رسیدگی‌کننده در این مراجع، بر عهده قوه مجریه می‌باشد و فقط در مواردی که اعضا این مرجع جزء قضات دادگستری باشند این امر بر عهده مراجع قضایی است؛ مانند کمیسیون ماده ۱۰۰ شهرداری که یکی از اعضای آن قاضی دادگستری است. مراجع شبه قضایی، اگرچه در دستگاه‌های دولتی تشکیل می‌شوند؛ اما مکلف به جلب نظر واحد دولتی متبوع خود نمی‌باشند؛ بنابراین، می‌توان به این نتیجه رسید که این نهادها دارای صلاحیت خاص هستند؛ یعنی اگر بین نهادهای قضایی و شبه قضایی اختلاف در صلاحیت به وجود آید، اصل بر صلاحیت نهادهای قضایی است... این نهادها برای نیل به اهداف خاصی به وجود آمده و صلاحیت ترافعی دارند. از مهم‌ترین اهداف تشکیل آنها، کاهش ورودی پرونده به دادگستری جهت رفع اشکال اطاله دادرسی، کاهش هزینه‌های افراد و همچنین گسترش فرهنگ صلح و سازش می‌باشد.

۱. شمس، عبدالله، «آئین دادرسی مدنی»، ج ۱ تهران: انتشارات دراک، ۱۳۸۷، ص ۷۶

۲. کمالان، مهدی، «آشنایی با ماده ۱۰۰ قانون شهرداری» (تهران: انتشارات کمالان، ۱۳۹۰، ص ۱۵)

برخی از نهادهای شبه قضایی به رفع اختلاف میان افراد با مراجع دولتی می‌پردازد، مانند کمیسیون ماده ۷۷ شهرداری یا کمیسیون حل اختلاف مالیاتی.

و برخی مسئولیت حل اختلاف میان افراد را به عهده دارند مانند شورای حل اختلاف و هیأت تشخیص و حل اختلاف قانون کار. برخی از نهادهای شبه قضایی عبارت‌اند از: شورای حل اختلاف، هیئت‌های حل اختلاف قانون کار و قانون ثبت، کمیسیون ماده ۷۷ و ۱۰۰ شهرداری، کمیسیون‌های مالیاتی و کمیسیون‌های اداره گمرک.

یکی از نهادهای شبه قضایی تحت عنوان کمیسیون تبصره ۱ ماده ۱۰۰ قانون شهرداری می‌باشد که به اختصار کمیسیون ماده ۱۰۰ شهرداری نامیده می‌شود. کمیسیون مذکور، به تخلفات مردم در خصوص اقدامات عمرانی و شروع به احداث بنا بدون پروانه شهرداری یا خلاف پروانه شهرداری، رسیدگی و اقدام به اتخاذ تصمیم و صدور رأی می‌نماید. تصمیم این نهاد قطعی نبوده و مطابق تبصره ۱۰ ماده ۱۰۰ قانون شهرداری، ظرف ۱۰ روز قابل اعتراض در کمیسیون تجدید نظر است و آراء این کمیسیون نیز در دیوان عدالت اداری، از حیث نقض قوانین و مقررات یا مخالفت با آنها، قابل اعتراض است. رأی کمیسیون ماده ۱۰۰ حسب مورد می‌تواند مبنی بر پرداخت جریمه توسط شخص متخلف و یا تخریب بنا باشد. شورای حل اختلاف از دیگر نهادهای شبه قضایی است «به نظر می‌رسد هدف قانون‌گذار از ایجاد آن، احیای نهادهای همانند خانه‌های انصاف و شورای داوری بوده که این نهادهای سازشی سابقاً وجود داشته است».^۱ کمیسیون ماده ۷۷ شهرداری از دیگر نهادهای شبه قضایی است که به اختلافات میان مردم و شهرداری در خصوص میزان عوارض شهرداری رسیدگی می‌نماید. کمیسیون ماده ۹۹ شهرداری نیز به منظور جلوگیری از ساخت و سازهای غیرمجاز در خارج از حریم مصوب شهرها تشکیل می‌شود که ممکن است حسب مورد رأی به قلع بنا یا پرداخت جریمه صادر نماید. هیئت حل اختلاف مالیاتی که در اداره مالیات تشکیل می‌گردد و به اختلاف میان مؤدی و اداره مالیات در خصوص میزان مالیات تعیین شده توسط اداره مذکور رسیدگی می‌نماید.

۱. جعفری، «صلاحیت شوراهای حل اختلاف و قواعد حاکم بر رسیدگی آن» پایان‌نامه کارشناسی ارشد

گفتار دوم: پیشینه تاریخی

در مورد مبانی نظری مراجع شبه قضایی برخی بر این عقیده اند که به لحاظ گستردگی حوزه فعالیت قوه مجریه و تنوع فعالیت‌های آن و ارتباطات مستقیم و مستمری که با زندگی روزمره مردمی دارد علاوه بر وظیفه اصلی، برخی از وظایف دیگر قوا را به شکل ضعیفتر عهده دار شده است. برخی اعطای این اختیارات به قوه مجریه را ناشی از تعدیل نظریه تفکیک قوا و به نوعی پذیرفتن همکاری قوا دانسته اند.^۱ اصطلاح شبه قضایی اولین بار در حقوق انگلستان مطرح شده است. در ابتدا حقوقدانان انگلیسی به دلایل متعددی با تأسیس دادگاه های اداری شدیداً مخالفت نموده و ایجاد این مراجع را تجاوز آشکار به حیطه اقتدار قوه قضائیه دانسته اند. به اعتقاد حقوقدانان سستی و اولیه انگلستان، رسیدگی به کلیه دعاوی به حکم حقوق اساسی در صلاحیت عام مراجع قضائی است و نمی توان تفاوتی بین دعاوی علیه دولت و اشخاص خصوصی قائل شد زیرا سلب صلاحیت از قوه قضائیه در رسیدگی به دعاوی اداری در حکم نفی اصل تفکیک قوا بوده و تأسیس مراجع اداری خلاف عدالت اجتماعی است. بدین علت که دولت نمیتواند در آن واحد هم طرف دعوی باشد و هم بر مسند قضا بنشیند و علیه خود حکمی صادر کند.

گفتار سوم: فلسفه وجودی مراجع شبه قضایی حقوقی

برای بررسی ماهیت و فلسفه وجودی مراجع شبه قضایی ناچار از بررسی وضعیت و سیر تحول دولتها در گذر زمان هستیم زیرا رسیدگی و حل و فصل اختلافات و دعاوی در مراجعی که به نوعی خارج از محدوده دادگستری که مرجع اصلی رسیدگی به تظلمات و شکایات هستند، ریشه در تغییرات دولتها و به نوعی توسعه آنها دارد. دولتهای اولیه تنها تامین کننده نیازهای ابتدایی همچون امنیت و عدالت بودند. به عبارت دیگر حوزه فعالیت دولتها در ابتدا بسیار محدود بوده و در عرصه های اقتصادی و اجتماعی دخالت و فعالیت چندانی نداشتند. بشر در تکاپوی تامین نیازهای اقتصادی و اجتماعی به پیشرفتهایی در عرصه علم و صنعت نائل گردید که تداوم زندگی جمعی، تامین نتایج همگانی این

۱. استوارسنگری، کوروش، « شکایت علیه شهرداری به دلیل تصرف زمین: عدم صلاحیت دیوان به لحاظ

ترافعی بودن دعوی یا ماهیت آن؟ » ۱۳۹۴ ص ۹۹

پیشرفت‌ها را الزامی مینمود. این امر باعث گردید که دولتها مسئولیت تامین این نیازها و رفاه اجتماعی را عهده دار گردند و به تدریج با افزایش قابل توجه این تکالیف، فعالیت های دولت نیز به نحو چشمگیری افزایش یافته و این دولتها به دولتهای رفاه ملقب گردیدند. این وضعیت بعد از جنگهای جهانی و رواج افکار سوسیالیستی و ملی شدن صنایع، تشدید و حوزه مداخله و فعالیت گسترده تری را توجیه و استفاده از قدرت عمومی «منافع عمومی» به دولت محول گردید که همگی توسل به زور را در آن جهت ممکن مینمود.^۱ دولت ما نیز از این روند مستثنی نبوده و به تدریج در عرصه های مختلف عمرانی، بهداشتی، اجتماعی، آموزش و پرورش و غیره به فعالیت پرداخت. این روند بعد از تأسیس حکومت جمهوری اسلامی نیز تداوم یافته و با بار نمودن تکالیف فراوان بر دوش دولت در قانون اساسی، حوزه مداخلات و فعالیتها و حجم اندامی دولت نیز افزایش یافت که خود مستلزم ایجاد سازمانها و نهادهای متعدد و به خدمت گرفتن مستخدمینی برای انجام آن فعالیتها و تامین منافع عمومی بود. این نهادها که شامل نهادهای عمومی دولتی و عمومی غیردولتی و حتی سازمانهای حرفه ای نیز میشوند، در انجام فعالیت خاص خود و اجرای قوانین مربوطه، دست به فعالیتها و اقداماتی زده و تصمیماتی اتخاذ مینمایند که ممکن است با حقوق و منافع اشخاص خصوصی در تزاخم قرار گیرند. همچنین ممکن است اشخاص خصوصی در انجام وظایف و تکالیف نهادهای دولتی و نیز منافع عمومی اختلال ایجاد کنند. در این موارد نیاز به مراجعی است تا بتواند به این اختلافات رسیدگی و آنها را حل و فصل نماید. با بیان این مقدمه به بیان مواردی که میتوان به عنوان فلسفه تشکیل و تأسیس مراجع شبه قضایی بیان کرد اشاره می نمایم.

بند اول: تفاوت دعاوی مراجع شبه قضایی

از جمله مواردی که باید در ارتباط با فلسفه تشکیل مراجع شبه قضایی به آن اشاره کرد، تفاوت دعاوی مراجع مذکور از دادگستری ها و مراجع قضایی است. در واقع به نظر میرسد دادرسی دعاوی

۱. رستمی، ولی، «دادرسی عادلانه در مراجع اختصاصی اداری ایران»، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی

دانشگاه تهران، چاپ اول ۱۳۸۸، ص ۴۶

۲. همان، ص ۴۷

میان دولت و مردم باید تابع قواعد خاص و متمایز از قواعد عمومی حل و فصل و رسیدگی به دعاوی باشد. به عبارت دیگر وقتی اختلافی میان افراد و سازمان های عمومی، شکل میگیرد، این اختلاف در اصل میان منافع شخصی که افراد به دنبال آن هستند و مصالح عمومی که دولت متولی حمایت از آن است، بروز نموده و مطرح می باشد. بنابراین چنین دعوی و اختلافی قابل مقایسه با دعاوی خصوصی میان افراد نبوده و نمی توان از همان قواعد و اصولی که برای حل و فصل این اختلافات استفاده می شود برای اختلافات و دعاوی خصوصی استفاده کرد.^۱ مراجع شبه قضایی به داوری میان منافع شخصی و سود همگانی میپردازند، در حالیکه در محاکم قضایی و دادگستری هدف دادرس قضاوت میان حقوق و اموال شخصی طرفین دعوی است.

برای تشریح بهتر این مطلب به بیان یک مثال می پردازیم. یکی از تخلفاتی که هم اکنون از سوی کمیسیون ماده صد شهرداری یعنی کمیسیون رسیدگی به تخلفات ساختمانی، محل تعقیب و رسیدگی است، «تخلف ارتفاع اضافی» ساختمان است. اصولاً میدانیم که بر اساس قواعد حقوق مدنی «مالکیت زمین مستلزم مالکیت فضای محاذی آن است تا هر جا که بالا برود و همچنین است نسبت به زیرزمین و بالجمله، مالک حق همه گونه تصرف در هوا و... دارد (قانون مدنی، ماده ۳۸). ولی قاعده مزبور امروزه با توجه به پیشرفت تکنیک احداث ساختمان و تکامل امور فنی و مهندسی آن و توسعه و رشد ساختمان سازی، در ارتفاع به جای سطح، (به علت تمرکز جمعیت شهرها) یعنی بلند مرتبه سازی و تقابل عملی ناشی از آن با مصالح جامعه شهری، مشمول و مقید به قسمت اخیر همین ماده قانونی مربوط به شهرسازی است و این حقوق فردی است که محدود شده به نحوی که تجاوز از حدود مقرر بر حسب مورد تخطی و تخلف ساختمانی محسوب و بوسیله مراجع ذیصلاح که در اینجا کمیسیون ماده صد شهرداری است، قابل رسیدگی، تعقیب و اتخاذ تصمیم مقتضی بوده و برای آن مجازاتهای

۱. هداوند، مهدی و آقایی طوق، مسلم، «دادگاههای اختصاصی اداری در پرتو اصول دادرسی عادلانه و آیین های

دادرسی منصفانه»، تهران، انتشارات خرسندی، ۱۳۸۹ ص ۶۵

خاصی معین گردیده است. لذا وجه تمایز دعاوی ناشی از این اعمال با سایر دعاوی، علاوه بر تمایز طرفین، لزوم توجه به ملاحظات، مقتضیات اداری، منافع عمومی و شناخت آنها می باشد.^۱

بند دوم: اصل تخصص در مراجع شبه قضایی

امروزه به دلیل کثرت قوانین و مقررات و نیز قواعد حقوقی، امکان اینکه یک قاضی بتواند در موضوعات مختلف نظر بدهد وجود ندارد. در واقع از طرفی اختلافات و دعاوی میان افراد و سازمان های مختلف دارای ابعاد پیچیده و متفاوت اداری، فنی و تخصصی است که بدون توجه به آن ابعاد امکان رسیدگی و صدور رأی شایسته وجود ندارد. از طرف دیگر قضات دادگستری بایشرفت سریع و تحولات مستمر علوم و فنون جدید و مقررات جزئی حاکم بر آنها مثل اصول و قواعد شهرسازی یا مسائل پزشکی یا امور اقتصادی و مالی همگام نبوده و لذا دعاوی از این قبیل در حیطه تبحر و تسلط آنان قرار ندارد. بنابراین با توجه به اصل تخصص در رسیدگی به این دعاوی ایجاب میکند که بررسی و صدور رأی در ارتباط با این مسائل را به مراجع شبه قضایی واگذار نموده و از ارجاع آنها به دادگاه های عمومی و مراجع قضایی خوداری نماییم.

بند سوم: قضا‌زدایی در مراجع شبه قضایی

میتوان گفت یکی از مهمترین علت تشکیل مراجع شبه قضایی، قضا‌زدایی است که موجب کاهش بار دادگستری و محاکم قضایی می شود. قانون برنامه چهارم توسعه در ماده ۱۳۰ مقرر می دارد: قوه قضائیه موظف است لوایح ذیل را تهیه و به تصویب مراجع ذیصلاح برساند.

الف - لایحه جرم زدایی از قوانین کیفری «به منظور جلوگیری از آثار سوء ناشی از جرم انگاری در مورد تخلفات کم اهمیت، کاهش هزینه های نظام عدالت کیفری و جلوگیری از گسترش بی رویه قلمرو حقوق جزا و تضييع حقوق و آزادی های عمومی».

۱. رستمی، ولی، «دادرسی عادلانه در مراجع اختصاصی اداری ایران»، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی

دانشگاه تهران، چاپ اول. ۱۳۸۸. ص ۴۸

۲. همان

ب. در واقع به نظر می رسد بسیاری از پرونده های قضایی دارای پیچیدگی خاص رسیدگی قضایی نمی باشد و بسیاری از این موارد فاقد ماهیت قضایی هستند بر این اساس تمهیدسازی و کارهای غیرقضایی برای رسیدگی به آنها مقرون به صرفه تر و سهل تر می باشد. از طرف دیگر کنترل جرایمی که دارای اهمیت کمتری می باشد، از طریق رفتارهای پیشگیرانه و یا مقررات انضباطی و اداری مطلوب خواهد بود. همچنین این امر سبب کاهش هزینه های دولت و جامعه و نیز کاهش حجم پرونده ها خواهد شد.

بند چهارم: رسیدگی سریع

ویژگی دیگر مراجع شبه قضایی رسیدگی سریع و در مواردی بدون تشریفات است. به عبارت دیگر این مراجع بر خلاف دادگاه های عمومی و دادگستری ها سعی در کاهش اطاله دادرسی و حل و فصل سریع دعاوی دارند. همچنین در بسیاری موارد تشریفات و شرایط رسیدگی در مراجع مذکور با مراجع قضایی متفاوت است. به عنوان مثال رسیدگی در شورای حل اختلاف تابع تشریفات آیین دادرسی مدنی ناظر به شرایط شکلی دادخواست، نحوه ابلاغ، تعیین وقت رسیدگی، جلسه دادرسی و ... نیست.

همچنین باید گفت در برخی موارد طولانی شدن زمان رسیدگی ممکن است باعث اختلال در انجام وظایف قانونی دستگاه های اجرایی در تحقق مداوم خدمات و منافع عمومی گردد. برای مثال طولانی شدن زمان رسیدگی به اختلافات مالیاتی مابین مؤدیان و سازمان مالیاتی، به دلیل اتکاء برخی هزینه های دولت بر درآمدهای مالیاتی، مانع وصول به موقع و سریع مالیاتها در سال مالی معین و عدم تحقق درآمدهای پیش بینی شده در بودجه سالانه و در نتیجه باعث اختلال در انجام تکالیف دولت در تحقق خدمات عمومی و سایر فعالیتها می گردد.^۱ در نهایت باید گفت بطور کلی و در چارچوب گسترش حاکمیت قانون، روش های قضاوتی مراجع شبه قضایی میتواند نتایجی از جمله حمایت و تکمیل اصلاحات قضایی، کنار زدن ناکارآمدی دادگاه ها، افزایش رضایتمندی اجتماع، کاهش تاخیر در حل اختلاف، کاهش هزینه حل اختلاف، افزایش مشارکت و ایجاد روند عمومی برای فراهم کردن بازسازی،

۱. رستمی، ولی، «دادرسی عادلانه در مراجع اختصاصی اداری ایران»، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی

دانشگاه تهران، چاپ اول ۱۳۸۸. ص ۴۹

تخصصی کردن رسیدگی به دعاوی در سطوح مورد نیاز و در نهایت رفع تراکم پرونده‌ها در محاکم دادگستری و جلوگیری از اطاله دادرسی که به کاهش تنش در سطح جامعه منجر می‌شود را در بر داشته باشند.

گفتار چهارم. جایگاه حقوقی، ساختار، کارکرد و آیین تفسیر دیوان عالی ایالات متحده

دیوان عالی ایالات متحده به وسیله اصل سوم قانون اساسی امریکا تأسیس شده و صلاحیت آن تعیین گردیده است.^۱ بخش اول اصل سوم قانون اساسی امریکا، قوه قضائیه ایالات متحده را به یک دیوان عالی و دادگاه‌های تالی که با تصویب کنگره تأسیس می‌شوند، واگذار کرده است. بخش دوم این اصل، حدود اقتدار قضایی ایالات متحده را تعریف می‌کند که دامنه وسیعی از دعاوی را در برمی‌گیرد، از جمله: دعاوی مربوط به قانون اساسی، قوانین عادی و عهدنامه‌های ایالات متحده، دعاوی مربوط به دیپلمات‌های خارجی، مسائل دریایی، دعاوی گوناگونی که میان شهروندان ایالات مختلف مطرح می‌شود و دعاوی که ایالات متحده به‌عنوان یکی از طرفین دعوی در آن‌ها حضور می‌یابد.

از میان دعاوی پیش‌گفته، دیوان عالی فقط صلاحیت رسیدگی بدوی به دعاوی را دارد که یکی از طرفین آن یک دیپلمات یا یک ایالت باشد؛ حتی در چنین مواردی نیز ممکن است دادگاه‌های تالی به‌طور موازی بتوانند به این دعاوی رسیدگی کنند.

در باقی دعاوی فدرال، دیوان عالی دارای صلاحیت تجدیدنظر است، هرچند همین صلاحیت نیز تحت تأثیر محدودیت‌ها و مقرراتی است که به وسیله کنگره وضع می‌شوند.

بند اول. پیشینه تفسیر قانون اساسی در دیوان عالی ایالات متحده

درواقع پیشینه تفسیر قانون اساسی در دیوان عالی ایالات متحده بازتابی از توسعه اقتصادی امریکا و دگرگونی دیدگاه‌های سیاسی و تکامل ساختارهای حکومت فدرال است؛ زیرا قوه قضائیه در ایالات متحده از قدرتی فوق‌العاده بهره‌مند بوده و با انواع مختلفی از سیاست‌گذاری‌های قضایی، نقش بسزایی

۱. پاشا صالح، علی، «مباحثی از تاریخ حقوق»، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۸، ص ۵۱

در سازمان‌دهی امور حکومتی ایفا می‌کند؛ عامل اصلی این سیاست‌گذاری، دیوان عالی فدرال و دادگاه‌های عالی ایالات هستند.^۱

گرچه در دو قرن گذشته، همه دادگاه‌های فدرال و ایالتی از صلاحیت بررسی مطابقت اعمال حکومت با قانون اساسی برخوردار بوده‌اند، اما دیوان عالی به‌عنوان عالی‌ترین دادگاه ایالات متحده از طریق تفسیر قانون اساسی فدرال، نقش قابل توجهی در سیاست‌های کلی و جهت‌دهی به قوه قضائیه ایفا می‌کند. دیوان عالی به سبب بهره‌مندی از جایگاه ممتاز و خصوصاً قضات باتجربه و ذی‌نفوذ، از تفسیر به‌عنوان ابزاری موثر برای تضمین حقوق و آزادی‌های شهروندان استفاده کرده است.

برای نمونه می‌توان به رویه اتخاذ شده توسط دیوان عالی در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم اشاره کرد که دیوان ضمن مخالفت با مداخله دولت در اقتصاد، با ارائه تفاسیری سازگار با حقوق و آزادی‌های شهروندی، ایالات عضو را در جهت اتخاذ تدابیر تساوی‌جویانه تشویق نمود. در این رابطه می‌توان به دو رأی صادره در یک دعوی به سال‌های ۱۹۵۴ و ۱۹۵۵ اشاره کرد که دیوان عالی قوانین و آئین‌نامه‌هایی را که دسترسی به برخی مدارس را منحصر به سفیدپوستان یا رنگین‌پوستان می‌سازند را محکوم می‌کند.^۲

از نظر تاریخی، این نقش ممتاز دیوان عالی توسط دیگر نهادهای حکومتی «به لحاظ سیاسی» پذیرفته شده است. در ایالات متحده سازوکار حکومتی به‌گونه‌ای طراحی شده است که «از نظر سیاسی قابل تصور نیست» که کنگره یا رئیس‌جمهور از اجرای آرای دیوان عالی راجع به قانون اساسی طفره روند.^۳ هنگامی که دیوان به مخالفت یک قانون یا اقدام اجرایی با قانون اساسی حکم نمود، فقط به شرط اصلاح قانون اساسی یا اقدام دیوان به رد یا تغییر حکم خود، می‌توان بر این رأی فائق آمد. با در نظر گرفتن این کارکرد گسترده و بنیادین است که «دورکین» دیوان عالی را «محکمه اصول» نامیده است.^۴

1. Tarr G.A.(1999), Judicial Process and Judicial Policymaking, London: Wadsworth.p258

۲. فرومن، میشل، «حمایت از آزادی و برابری در رویه قضایی دیوان عالی ایالات متحده امریکا»، ترجمه

علی‌اکبر گرجی، نشریه حقوق اساسی، سال دوم، شماره ۲، ۱۳۸۳، صص ۲۰۵-۲۰۶

3 . Holesmes S.(1995), Constitutionalism, in Lipset, S.M.(ed), The Encyclopedia of Democracy, London: Rutledge.pp:969-970

4. Richard, H and Fallon, J.(2001), Implementing the Constitution, Cambridge: HarvardUniversity Press .pp:44

بند دوم: ساختار دیوان عالی ایالات متحده

تعداد اعضای دیوان عالی در قانون اساسی معین نشده است، بلکه به وسیله قانون عادی تعیین می‌شود. دیوان عالی در سال ۱۷۸۹ با شش عضو شروع به کار کرد و اکنون این دیوان از با ۹ قاضی تشکیل می‌شود.

این اعضا با مشورت و موافقت کنگره به وسیله رئیس‌جمهور منصوب می‌شوند. قانون هیچ‌گونه شرایطی برای اعضای دیوان عالی معین نکرده است، رئیس‌جمهور امریکا هرکسی را که بخواهد به این مقام منصوب می‌کند و لزومی هم ندارد که این فرد حتماً حقوقدان باشد، با این حال رئیس‌جمهور ملاحظاتی چون حفظ تعادل سیاسی و جغرافیایی را مدنظر قرار می‌دهد. در دهه‌های اخیر تحت تأثیر اندیشه‌های برابری و مشارکت گروه‌ها و اقلیت‌های دینی و نژادی، تغییراتی در ترکیب اعضای دیوان رخ داده است.

قضات فدرال تا هنگامی که «سلوک شایسته‌ای» داشته باشند، به طور نامحدود در مقام خود باقی خواهند ماند.^۱ لازم به ذکر است تاکنون فقط در یک مورد علیه عضوی از قضات دیوان به نام قاضی «ساموئل چیس» در سال ۱۸۰۵ اعلام جرم شده که ارتباطی با خیانت و نادرستی نداشته است؛ اتهام وی عدم رعایت بی طرفی و ایراد سخنان سیاسی از تریبون دیوان عالی علیه رئیس‌جمهور و قوه مجریه بود که در نهایت مرتفع گشت.^۲

بند سوم: وظایف و کارکردهای دیوان عالی ایالات متحده

دیوان عالی ایالات متحده امریکا دارای دو کارکرد اساسی است. از یک طرف، دیوان باید در رسیدگی به پرونده‌های گوناگون دست به شرح و تفسیر مصوبات کنگره بزند، این نقش دیوان در تفسیر قوانین فدرال با نقش دادگاه‌های ایالتی به عنوان آخرین راه برای ارائه تفسیری قاطع، از قوانین ایالتی یکسان است. از طرف دیگر، دیوان دارای قدرت بررسی انطباق قوانین ایالتی و فدرال و اقدامات اجرایی با قانون اساسی ایالات متحده است. این اختیار به صراحت در قانون اساسی ایالات متحده پیش‌بینی نشده

۱. حمیدیان، حسن، «کنترل قوه مقننه در ایران و امریکا»، تهران: نشر . ۱۳۷۸، ص ۱۵۰

۲. جرالد و جانسون، «دیوان عالی کشور امریکا»، ترجمه احمد شریعت، تبریز: روزنامه توحید افکار. ۱۳۴۳،

است، بلکه از رأیی که در دعوی معروف «مربوری علیه مدیسون توسط «قاضی مارشال» از مهم‌ترین شخصیت‌های تاریخ سیاسی و قضایی ایالات متحده- صادر شده است، سرچشمه می‌گیرد.^۱

قانون اساسی محدودیت‌های فراوانی برای قدرت دیوان عالی در نظر گرفته و دیوان نیز به اراده خود بسیاری از این محدودیت‌ها را پذیرفته است و از مداخله ناروا در امور قوای دیگر حکومت و ایالات خودداری می‌کند؛ مانند اینکه به‌ندرت به حوزه اقتدارات رئیس‌جمهور نسبت به سیاست خارجی وارد می‌شود و از منازعات سیاسی یا به عبارت دیگر مداخله در امور مربوط به خط‌مشی قوای مقننه و مجریه اجتناب می‌کند؛ اگر چه بعضی استثنائات شایان توجه نیز در این زمینه وجود دارد؛ مثلاً در سال ۱۹۶۲ دیوان علی‌رغم اعتراضات فراوان نسبت به مداخله در امور سیاسی در پرونده «بیکر علیه کار» http://ilr.journals.isu.ac.ir/%22_edn39 حکم کرد که مجالس قانون‌گذاری چندین ایالت باید عدم تعادل نمایندگان نواحی شهری و روستایی را اصلاح نمایند.^۲

همچنین دیوان، محدودیت‌هایی را بر اقتدارات خود تحمیل کرده است که کم‌وبیش رعایت می‌شود؛ مانند این که آرای مربوط به قانون اساسی به صورتی تنظیم نمی‌شوند که به پرونده یا شرایط ویژه‌ای محدود باشند و اغلب راهنمای قوای مقننه و مجریه در وضع و اجرای قانون هستند

گفتار پنجم: آیین تفسیر دیوان عالی ایالات متحده

دوره سالانه دیوان در ماه اکتبر آغاز می‌شود. برای رسیدگی به یک پرونده حداقل ۵ قاضی باید در جلسه دیوان حاضر باشند و رأی اکثریت قضات حاضر ملاک صدور حکم است و در صورت برابری آراء، رأی رئیس دیوان عالی ملاک عمل خواهد بود.^۳

اگر یکی از دادگاه‌های پائین تر فدرال به مخالفت یک قانون فدرال با قانون اساسی حکم کند؛ دولت می‌تواند فوراً دادخواست تجدیدنظر خود از این رأی را به دیوان عالی ارائه دهد. هر چند دادگاه‌ها

۱. داوید، رنه و ژوفره اسپینوزی، کامی، «درآمدی بر حقوق تطبیقی و دو نظام بزرگ حقوقی معاصر»، ترجمه و تلخیص حسین صفائی، تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۶، صص ۲۸۱-۲۸۲

۲. شیخ الاسلامی، محسن، «حقوق اساسی تطبیقی»، شیراز: انتشارات کوشامهر، ۱۳۸۰، ص ۲۳۲

۳. Rush, Mark E.(1998), ed., Voting Rights and Redistricting in the United States, Westport: Greenwood Press.p37

می‌توانند دعاوی گوناگون را به دیوان ارجاع دهند، در اغلب موارد از پذیرش چنین تقاضایی خودداری می‌کنند؛ چراکه این حکم معمولاً به‌عنوان آخرین راه چاره برای تجدیدنظر در آرای دادگاه‌های ایالتی در حوزه قانون اساسی و احکام دادگاه‌های فدرال در موضوعات پراهمیت شناخته می‌شود. به‌ویژه هنگامی که دادگاه‌های تالی در حکم یک دعوی دچار اختلاف شوند.^۱ نظارت دیوان عالی بر قوانین که تفسیر قانون اساسی را نیز در پی دارد، معمولاً از سه طریق صورت می‌گیرد: مستثنی کردن قانون لازم‌الاجرا، «نظارت پیشگیرانه» و «قضاوت اعلامی»

در مورد اول اگر فردی به علت سرپیچی از یک قانون مورد پیگرد قرار گیرد، کافی است به مخالفت آن قانون با قانون اساسی توسل جوید. در این صورت دادگاه اگر قانون موردنظر را مخالف قانون اساسی اعلام کند، آن را ملغی نمی‌کند، بلکه از اجرای آن در مورد فرد مذکور خودداری خواهد کرد. در مورد دوم فرد می‌تواند قبل از آن که قانونی به اجرا درآید ادعای مخالفت آن با قانون اساسی را در دادگاه مطرح کند. اگر دادگاه چنین ادعایی را وارد دانست، دستور ویژه‌ای در چارچوب «نظارت پیشگیرانه» صادر می‌کند که بر اساس آن مقام اجرایی حق نخواهد داشت قانون را به اجرا درآورد.

قضاوت اعلامی در چند دهه اخیر در حقوق ایالات متحده مرسوم شده است. بدین مضمون که اگر اختلافی میان فرد و دستگاه دولتی در مورد انطباق متن یک قانون با قانون اساسی به وجود آید و دستگاه دولتی بخواهد قانون را به اجرا درآورد، فرد می‌تواند به دادگاه مراجعه کند و نظر قاضی را جویا شود؛ در این صورت دستگاه دولتی منتظر اعلام نظر قاضی می‌ماند. در اینجا دعوایی به معنی اخص کلمه مطرح نیست، بلکه اختلاف‌نظری است که به مشاوره قضایی می‌انجامد...^۲

بند اول: قضات حقوق اداری در ایالات متحده آمریکا

در ایالات متحده، «قضات حقوق اداری»^۳ که شرایط و ضوابط خدمت آنان در «قانون آیین اداری ۱۹۶۶» (خلاصه قانون آیین دادرسی اداری) مقرر شده است، از رهگذر فرایندی رقابتی که توسط نهاد مرکزی کارگزینی فدرال صورت می‌گیرد، منصوب می‌شوند. شرایط حداقلی برای تصدی قضاوت

^۱ . Faillie Christopher C.(۱۹۹۵), The Decline and Fall of the Supreme Court, Westport: Praeger Publishers.p11

^۲ . قاضی شریعت پناهی، ابوالفضل، «گفتارهایی در حقوق عمومی»، تهران: نشر دادگستر. ۱۳۷۵، ص ۱۲۷

^۳ . Administrative Law Judges (ALJ)

اداری، دارا بودن پروانه وکالت و حداقل هفت سال تجربه قضاوت، مشارکت در فرایند کنترل اداری یا وکالت حرفه‌ای در دادگاه عمومی است. این که قضات حقوق اداری از میان حقوقدانان می‌باشند، این امر را تقویت می‌سازد که دادرسی اداری، امر قضایی تلقی شده و نهادهای دولتی (که قضات حقوق اداری توسط آن‌ها استخدام می‌شوند)، به‌اضافه دادگاه‌های ماده ۱، خارج از شمول ماده ۳ (قوه قضائیه) - محسوب می‌شوند. (ماده ۱ قانون اساسی آمریکا ناظر به قوه مقننه (کنگره) و ماده ۳ ناظر به قوه قضائیه است. دادگاه‌هایی را که کنگره حسب اختیارات خود ایجاد کرده است، دادگاه‌های ماده ۱ یا دادگاه‌های تقنینی می‌نامند که از دادگاه‌های ماده ۳ یا دادگاه‌های اساسی متفاوت است. مشابه این وضعیت در استرالیا نیز وجود دارد؛ (م) قضات حقوق اداری از گروه دیگری که پرونده‌های بیشتری را رسیدگی می‌کنند، اما در عوض از اعتبار، مزد و امنیت شغلی کمتری برخوردار می‌باشند، پیش هستند.^۱ تمامی تصمیمات در ارتباط با مهاجرت به‌عنوان بخش عمده تصمیمات دولتی از سوی همین گروه، کنترل می‌شوند که تحت عنوان «قضات اداری»^۲ از آنان یاد می‌شود، دیوان عالی چنین حکم داده است که اصل رعایت تشریفات قانونی^۳ مقرر در قانون اساسی آمریکا مستلزم این نیست که کنترل تصمیمات اداری توسط قضات حقوق اداری، بر پایه مقتضیات قانون آیین اداری باشد؛^۴ و نیز تصمیمات مربوط به مزایای کهنه سربازان که دسته بزرگ دیگری از این تصمیمات را شامل می‌شود. سهم بسزایی از شمار قضات اداری را افراد «غیرحقوقی»^۵ تشکیل می‌دهند. قضات اداری نوعاً به‌طور مستقیم از سوی نهادهایی منصوب می‌شوند که تصمیمات این نهادها را کنترل می‌کنند و لذا از حمایت‌های اعطایی قانون آیین اداری به قضات حقوق اداری برخوردار نیستند. درحالی‌که وضعیت قضات حقوق اداری روبه‌پیشرفت بود (برای نمونه، تغییر نام از «بازپرس رسیدگی‌کننده»^۶ که از ابتدا چنین نامیده شدند - به قاضی حقوق اداری)، کنگره مجوز به‌کارگیری گسترده دادرسانی^۷ غیر از قضات حقوق اداری را صادر

۱. Jackson, V.C and Tushnet, M.(1999), Comparative Constitutional Law, NewYork: New York Foundation Press.p109-113

۲. Administrative judge

۳. (Due Process Clause)

۴. پاشا صالح، علی، «مباحثی از تاریخ حقوق»، تهران: دانشگاه تهران. ۱۳۴۸، ص ۵۵۱.

۵. Non-Lawyers

۶. Hearing Examiner

۷. Adjudicators

کرد و این امر با نادیده انگاشتن این ضرورت بود که دادرسان به موجب برنامه‌های دولت جدید وضعیت مدونی داشتند؛ ضابطه‌ای که اعمال قانون آیین اداری و لوازم رسیدگی نزد قاضی حقوق اداری را میسر می‌کرد.

در ایالات متحده، شاید بستر اصلی برای مشارکت افراد غیرحقوقی در «اداره دادگستری»^۱ «هیئت منصفه»^۲ است. در مورد قضاات صلح، مالکیت اموال به‌عنوان یکی از شرایط لازم برای عضویت در بعضی دیوان‌ها (به‌عنوان مثال، آن‌ها که با مالیات سروکار دارند) پذیرفته شده بود، در موارد دیگر - و به‌ویژه دیوان‌های راه‌آهن - تأکید بر کارشناسی غیرحقوقی بود. از سوی دیگر، اعضای دیوان‌های قانونی،^۳ مانند قضاات، ملزم به ایفای سوگند بودند که به‌موجب آن، خود را به اقدام به شیوه قضایی ملتزم می‌کردند.^۴ همچنین بیم از جانب‌داری کارشناسان غیرحقوقی در دادرسی، به‌عنوان یک ایراد جدی مطرح شده بود.^۵ یک قرن بعد، به‌رغم این‌که ویلیام رابسون^۶ بر تمایز دیوان‌ها پافشاری می‌کرد، داشتن رویکرد قضایی - از سوی افراد غیر قضایی - در انجام تکالیف دادرسی اداری، اساس دیدگاه وی از دیوان مطلوب را تشکیل می‌داد.^۷ هرچند آن‌ها به‌صورت کارمند به خدمت گرفته شدند، اما دیوان‌های اداری از همان ابتدا تلویحاً نهادهایی به‌منظور ایفای وظیفه ذاتاً قضایی قلمداد می‌شدند؛ و اواخر قرن نوزدهم، این مشابهت در کارکرد، الزامات جدی برای ارتباط میان دادرسان اداری و قوه مجریه به همراه داشت. پذیرش عضویت غیرحقوقی به این معنا نیست که اعمال داده‌های حقوقی در فرایند دادرسی، فاقد ضرورت یا ارزش باشد.^۸ بعضی دیوان‌ها ملزم به داشتن عضو ذیصلاح حقوقی بوده و در موارد دیگر (همچون قضاات دادگاه‌های بخش [مجیستریتها])، مشاوره حقوقی برای اعضای دیوان، توسط مقام ذیصلاح حقوقی منصوب برای این منظور، تدارک دیده شده بود. در قرن نوزدهم، اعضای غیرحقوقی، مشارکت مؤثری در دادرسی اداری داشتند که داده‌های حقوقی قابل قبولی را در اختیار می‌گذاشتند. در

^۱ . The Administration of Justice

^۲ . The Jury

^۳ . Statutory tribunals

^۴ . Sadler R.A.(2001)(ed.), International Encyclopedia of Laws, London: kluwer Law International.112

^۵ . William Robson

^۶ . Stack K.M(2004), "Divergence of Constitutional & Statutory Interpretation", Colorado law Review.p5

^۷ . Ibid

نیمه اول قرن بیستم، اختلافات درباره هویت دادرس اداری، نه بر موضوع تقابل کارشناسی حقوقی و دیگر حوزه‌ها، بلکه بر نقش اعضای منتخب قوه مجریه به عنوان دادرس (و نیز به طور ضمنی، بر مقامات اداری غیر منتخبی که به جای آنان اقدام می‌کنند) متمرکز شد. البته، نه کمیته دونومر^۱ و نه فرانکس،^۲ موضوع اخیر را دارای اعتبار تلقی نکردند.

با توسعه روند «قضایی شدن»^۳ دیوان‌ها در اواخر قرن بیستم، این مسئله مطرح شد که آیا اعضای غیرحقوقی دیوان‌ها تخصص کافی (در حوزه مرتبط) را دارند؟ و اگر چنین است، آیا آنان تمایل و قابلیت به کارگیری این تخصص در فرایند اتخاذ تصمیم را دارند؟^۴ برای نمونه، اعضای غیرحقوقی چه نقشی در حل و فصل اختلافات بدون رسیدگی رسمی (با روش‌های غیر قضایی حل و فصل اختلافات) می‌توانند داشته باشند؟^۵ گاهی ادعا می‌شود (البته گاهی نیز انکار می‌شود) که حضور اعضای غیرحقوقی به تسهیل و کاهش تشریفات دیوان‌ها کمک رسانده و موجب افزایش اعتماد عمومی به نظام می‌شود. با این همه، چنین ادعای به بررسی‌های دقیق متکی نیست و مزیت صرف حضور آنان، بدون مشارکت متمایز و شخصی مؤثر در اتخاذ تصمیم، نمی‌تواند دلیل کافی برای توجیه عضویت غیرحقوقی باشد.

قانون «دیوان‌ها، دادگاه‌ها و اجرای احکام قضایی»^۶ تمایزی رسمی را میان قضات و اعضای دیوان‌های درجه یک (بدوی) و عالی ایجاد کرده است. یکی از اهداف این نظام قضایی جدید، تشویق توسعه حرفه قضایی است. اعتقاد بر این است که گردآوری صلاحیت‌های تخصصی در یک دیوان (تالی یا عالی)، به دادرسان فرصتی جهت کسب مهارت می‌دهد - که از یک حوزه به حوزه‌های دیگر قابل انتقال است - و از این طریق آنان را قادر می‌سازد تا با حوزه گسترده‌تری از انواع موضوعات مورد بحث سروکار داشته باشند.^۷ با این همه، این گونه به نظر می‌رسد که بیشتر مهارت‌های قابل انتقال، حقوقی هستند و اعضای غیرحقوقی، در مقایسه با اعضای حقوقی (قضات دیوان)، فرصت‌های کمتری

¹ . Donoughmore

² . Judicialization

³ . Stack K.M(2004), "Divergence of Constitutional & Statutory Interpretation", Colorado law Review, Vol. 42, No. 230

⁴ . Alternative Dispute Resolution

⁵ . Alternative Dispute Resolution

⁶ . Tribunals, Courts and Enforcement Act ۲۰۰۷ (UK)

⁷ . Dicey A.V(1995), An Introduction to the Law of the Constitution, published in 1885, 10thedn. Edited by Wade, E.C

برای این‌گونه پیشرفت‌های حرفه‌ای دارند. سنت مشارکت غیرحقوقی در امر قضایی در نظام عدالت کیفری (که در آن، قضات دادگاه بخش [مجیستریته‌ها]، بی‌نیاز به صلاحیت حقوقی، بخش عمده‌ای از دعوای کیفری را رسیدگی می‌کنند)، در مقایسه با حوزه عدالت اداری، مستحکم‌تر باقی‌مانده است. ظاهراً الگوی دیوان، دادگاه مدنی و نظام عدالت مدنی است که در سیطره حقوقدانان قرار دارد.

بند دوم: تفکیک و استقلال

وضعیت نظام حقوقی آمریکا نیز متفاوت است. نظریه تعادل نهادی، در مقایسه با استقلال قضایی، اهمیت بیشتری برای توصیف جایگاه دادگاه‌ها در ساختار حکومت دارد. در نظام آمریکا دادگاه‌ها به‌مثابه بخشی از فرایند حکومتی و سیاسی تلقی می‌شدند و نه خارج از آن؛ و همچنان که اخیراً در این قسمت اشاره شد، این‌گونه حس می‌شود که نظارت و تعادل، نافی تفکیک قوا در این نظام می‌باشد. در نظام نظارت و تعادل، هیچ‌یک از جنبه‌های نهادی و کارکردی تفکیک قوا تعیین‌کننده نمی‌باشند. در مورد نظام نظارت و تعادل، اصل بنیادین این است که قدرت هر جزء از حکومت، توسط اجزای دیگر، محدود و مقید شود. آنچه دارای اهمیت است، «وابستگی متقابل»^۱ است و نه استقلال. این امر می‌تواند هم انتخاب عمومی و هم بررسی صلاحیت قضات از سوی قانون‌گذار در آمریکا را به‌خوبی روشن سازد؛ اقداماتی که بنا به برداشت استرالیایی و بریتانیایی، عموماً تهدید جدی برای استقلال قضایی ایجاد می‌کند.

بند سوم: استقلال قضایی ایالات متحده آمریکا

شایان‌ذکر است که در نظام حقوقی بریتانیا، درگذر از مسئله فرایند (فرانکس) به ساختار (لیگات)، دادرسی واقع‌شده [در اداره] با توجه به بررسی‌های عمومی از دستور کار خارج شده است. در نظامی که اهمیت اصلی تفکیک قوا به استقلال دادرسان اختلافات میان شهروند و دولت، متکی است، دادرسی واقع‌شده [در اداره] امری دستکم نابهنجار به نظر می‌رسد. در مقابل، در نظام نظارت و تعادل که میان تصمیم‌گیرنده و دادرس به‌طور مقتضی ارتباط برقرارشده، دادرسی واقع‌شده [در اداره] می‌تواند موردپذیرش باشد. الگوی تصمیم‌گیری اولیه دادرسی در زمینه مقررات گذاری (سیاست‌گذاری مقرراتی از طریق دادرسی موردی)، مباحث غالب درباره دادرسی اداری در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ بود. مهم‌ترین دغدغه آن زمان، ترکیب نهادهای دارای اختیار رسیدگی و اجرا از یک‌سو و دادرسی از سوی

1 . Interdependence

دیگر، بود. این طرح (تفکیک دادرسان از دیگر مقامات مسئول، محدودیت شدید بر ارتباطات برون‌سازمانی، حمایت شغلی و مالی برای بازرسان رسیدگی - قضات حقوق اداری بعدی - و واگذاری تصمیم‌گیری اولیه به آنها)، به‌موجب قانون آیین اداری مصوب ۱۹۴۶ مستقر شد. طرح پیش‌گفته، توافقی میان ریاست‌جمهوری - که در پی کنترل حداکثری نهادهای دولتی بر دادرسی بود - و کسانی بود که خواستار جداسازی عملکرد دادرسی از نهادهای قوه مجریه و ادغام آن در یک دادگاه اداری مستقل و مجزا بودند. چنان‌که انتظار می‌رفت، طرح قانون آیین دادرسی تا حد زیادی آرمان‌های اصلاح‌طلبان انگلیسی معاصر، همچون هیورت و رابسون را برآورده نکرد؛ از آن‌جهت که این قانون به‌طور مؤثر حق تجدیدنظرخواهی از تصمیم بازرس رسیدگی نزد رییس نهاد دولتی، وجود داشت (مشابه با درخواست تجدیدنظر به وزیر در نظام انگلستان) که به‌منظور حفظ حداکثر کنترل نهاد دولتی بر سیاست‌گذاری، طراحی شده بود. از زمان تصویب قانون آیین اداری، طرح‌های متعددی برای ایجاد یک مرجع دادرسی اداری مستقل ارائه شد، اما چنین تغییر مؤثری در تعادل قدرت میان دادرسان و رؤسای نهادهای دولتی، هرگز حمایت سیاسی کافی را برای به واقعیت پیوستن بدست نیاورد.

کنترل دادرسی توسط رؤسای نهاد دولتی از طریق سازوکار رسیدگی به تجدیدنظرخواهی در شکایات فردی، با گذر از سیاست‌گذاری از طریق دادرسی موردی، به سیاست‌گذاری از طریق قاعده‌گذاری در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ - به‌ویژه در حوزه‌های پرشماری همچون تأمین اجتماعی - کمتر موردتوجه قرار گرفت. باین‌حال، رؤسای نهاد دولتی، کنترل حداکثری خود را بر سیاست‌گذاری حفظ کردند. در بعضی نهادهای دولتی، تلاش می‌شد که این کنترل را تا حدی از طریق ایجاد مراجع دادرسی سطح دوم (در سطح عالی قضایی، حتی این امر می‌توانست به‌عنوان روشی غیرعملی برای ایجاد سیاست کلی به‌کار گرفته شود) و - به‌طور خاص، در اداره تأمین اجتماعی - همچنین از طریق نظارت بر کارکرد دادرسی‌های فردی حفظ کنند.^۱ نظارت بر عملکرد، به معنای دقیق کلمه، نیازمند ایجاد تزلزل بی‌جهت در ارتباط میان نهاد دولتی و دادرسان آن نیست. علاوه بر همه این‌ها، حتی معیار زرین استقلال قضایی نیز اجازه نظارت بر درستی عملکرد و توانایی‌های جسمی و روانی قضات می‌دهد. درنهایت، سؤالی

^۱ . Wade H.W.R. and Forsyth L.F.(1994), Administrative Law, Oxford: Clarendon Press. pp. 46-271

فنی تا جایی که به قضات حقوق اداری مربوط می‌شود، این است که چه چیزی به منزله «دلیل مناسب» (مطابق قانون آیین اداری) برای محرومیت شغلی، تنزل مقام یا حقوق و یا برکناری محسوب می‌شود؟^۱ مسئله دارای اهمیت در حال حاضر این است که آیا چنین مفهومی [دلیل مناسب] به مسئله اتخاذ تصمیم (تصمیم دیوان در مورد پرونده) مغایر با سیاست نهاد دولتی، نیز تسری می‌یابد یا خیر؟ که البته به نظر می‌رسد تسری پیدا نمی‌کند.^۲

با این اوصاف، در عمل ممکن است تهدید جدی‌تری برای استواری ارتباط میان مقامات دولتی و دادرس، نسبت به قدرت آنان جهت کنترل خط‌مشی - که مورد تمایل برخی دادرسان برای مشارکت فعال در فرایند ایجاد سیاست است - وجود داشته باشد. حفظ تعادلی سازگار میان تصمیم‌گیرنده و دادرس، به همان میزان که یک مسئله حقوقی است، مسئله سیاسی نیز محسوب می‌شود؛ همان‌طور که این امر به مقررات قابل اجرا بستگی دارد، به پیمان‌ها [سیاست‌های کلان] نیز ارتباط می‌یابد؛ از این رو، می‌تواند توضیح داد که چرا به‌رغم تلاش‌های بسیار برای حل و فصل اختلافات در دادگاه‌ها، «مبارزه سنگر به سنگر میان قضات حقوق اداری و سیاست‌گذاران در اداره تأمین اجتماعی... همچنان ادامه یافته است»^۳.

گفتار ششم: ساختار و سازمان‌دهی

بند اول: صلاحیت تخصصی

صلاحیت تخصصی، با این مفهوم بنانهاده شده است که دنیای مباحث حقوق مشتمل بر تمامی انواع مسئله است که می‌تواند در اصل، توسط نهادهای خاصی - همچون دیوان‌ها و دادگاه‌ها - رسیدگی شوند. یک دادگاه یا دیوان دارای صلاحیت تخصصی، مرجعی است که صلاحیت رسیدگی به گروه نسبتاً کوچکی از موضوعات حقوقی را دارد. موضوعات حقوقی می‌تواند به طرق مختلف دسته‌بندی

^۱ . Ibid

^۲ . Ibid.642

^۳ . Holes S.(1995), Constitutionalism, in Lipset, S.M.(ed), The Encyclopedia of Democracy, London: Rutledge.p449

شود. به‌عنوان مثال، یک دادگاه یا دیوان خاص ممکن است صرفاً صلاحیت رسیدگی به موضوعاتی حقوقی را داشته باشد که در حوزه جغرافیایی مشخصی به وقوع پیوسته‌اند.

اهتمام اصلی ما در اینجا، دسته‌بندی موضوعات حقوقی از حیث مفهومی است: حقوق جزا در برابر حقوق مدنی، حقوق عمومی در برابر حقوق خصوصی و امثال آن؛ و یا از حیث کارکردی: حقوق خانواده، حقوق مهاجرت، حقوق مسکن و مشابه آن؛ اما جهت تقسیم‌بندی بسیار متفاوتی از مسائل حقوقی، بر پایه انواع «صلاحیت»، نیز اهتمام خاصی داریم: «بدوی»،^۱ «نظارتی»^۲ و «تجدیدنظری».^۳ هر چه دسته‌بندی‌های مضیق از موضوعات حقوقی (طبقه‌بندی‌شده) باشد که در آن دادگاه یا دیوانی دارای اختیار است، بیشتر تخصصی خواهد بود؛ و در مقابل، هر چه دسته‌بندی‌های موسع - از موضوعات حقوقی باشد که در آن دادگاه یا دیوانی دارای اختیار است - بیشتر عمومی می‌باشد. «تخصصی سازی»^۴ و «عمومی سازی»^۵ موضوعاتی مدرج‌اند. مدرج بودن حالت عمومی و تخصصی مراجع قضات باعث می‌شود با وضعیتی طیفی مواجه باشیم که مراجع مختلف با توجه به میزان عمومی یا تخصصی بودن صلاحیتهای خود به یک سر طیف نزدیک‌ترند؛ برای نمونه و بر این اساس، دیوان تجدیدنظر اداری کمابیش مرجعی عمومی محسوب می‌شود: نه تنها اختیار کنترل تصمیمات دولتی در بسیاری از حوزه‌های فعالیت دولت را دارد، بلکه تلفیقی از صلاحیت بدوی (درجه یک) و تجدیدنظری (درجه دو) را اعمال می‌کند.

از همان روزهای آغازین نظام کامن لا، دادگاه‌هایی وجود داشت که در نقاط مختلفی از طیف تخصصی/ عمومی واقع شده بودند. در مقابل، دیوان‌های اداری به‌طور سنتی باصلاحیت نسبتاً محدود تخصصی ایجاد شدند که نوعاً به‌طور کاربردی تعریف می‌شد. دیوان اداری سنتی، مرجع دادرسی است که برای کنترل تصمیمات متخذه اولیه در اجرای برنامه‌های مقرر دولت و حوزه‌های سیاست‌های کلی - همچون رفاه اجتماعی، مهاجرت و مقررات اقتصادی - تأسیس شدند. اصطلاح «تخصصی» که به یک دیوان منتسب می‌شود، معمولاً به معنای مرجعی است که در باب صرفاً یکی از برنامه‌ها یا حوزه‌های

1. Original

2. Supervisory

3. Appellate

4. Specialism

5. Generalism

فعالیت دولت اختیار دارد؛ و همین برداشت، به‌طور معمول در این بخش مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

مسئله ادغام دیوان‌ها با تخصصی شدن ارتباط نزدیک و لاینفکی دارد، چراکه تأثیر ادغام، ایجاد مرجعی باصلاحیت وسیع‌تر (و به یک معنا، کمتر تخصصی) نسبت به عناصر تشکیل‌دهنده هر یک از دیوان‌های ادغام‌شده است.

بند دوم: الگوهای تخصصی شدن ایالات متحده آمریکا

الف: الگوی تخصصی شدن

دادرسان اداری واقع‌شده در نهادهای اداری تخصصی، لزوماً تخصصی هستند. انتخاب میان تخصصی سازی و عمومی‌سازی تنها جایی اتفاق می‌افتد که دادرسی، خارج از این مراجع و در دیوان‌های مستقل صورت بگیرد. در بریتانیا، از اواخر قرن نوزدهم، انتقال از دادرسی واقع‌شده [در اداره] به دادرسی اداری مستقل (به‌غیر از حوزه برنامه‌ریزی کاربری اراضی که همچنان باقی است) آغاز شد و با سرعت قابل ملاحظه‌ای در قرن بیستم ادامه یافت. با این حال، از فرصت عمومی‌سازی ناشی از این انتقال تا قرن بیست‌ویک استفاده نشد. در استرالیا نیز، دیوان‌ها تا پیش از تحقق این انتقال، توسعه‌ی را آغاز نکرده بودند و الگوی پذیرفته‌شده آنان نیز از نوع دیوان مستقل بود. این امر تا حدودی می‌تواند روشن سازد که چرا عمومی‌سازی در استرالیا زودتر از انگلستان مطرح‌شده بود.

در آمریکا، دادرسی اداری در قرن نوزدهم با الگوی دیوان‌های تخصصی توسعه یافت. فشارهایی که در بریتانیا باعث انتقال از دیوان‌های واقع‌شده [در اداره] به مستقل شده بود، موجب تفکیک درونی میان نهادهای آمریکا نیز شد. با وجود این، طرح قانون آیین اداری در تقابل با پیشنهادهای پیشین - در دهه ۱۹۳۰ - مبنی بر حذف اختیارات دادرسی از نهادهای دولتی و ایجاد یک دادگاه اداری عمومی، تصویب‌شده بود. طرح این‌گونه پیشنهادها، در اواخر دهه ۱۹۳۰ با توجه به پیکربندی مجدد درونی نهادهای قوه مجریه کنار گذاشته شد. از زمان تصویب قانون آیین اداری، پیشنهادهای مکرری برای تأسیس یک دادگاه اداری یا هیئت مرکزی دادرسان اداری ارائه شد. انتظار می‌رفت که این پیشنهادهای، نه

به نام عمومی سازی - در مقابل تخصصی سازی^۱ بلکه در وهله اول، به خاطر ارتقای وضعیت حرفه‌ای دادرسان اداری^۲ (برای نمونه، سیمئون^۳ اعتقاد داشت که دادرسان اداری از حیث عملی باید به‌مثابه قضات موضوع ماده ۳ قانون اساسی تلقی شده و باید با عنوان «قضات قوه مجریه ایالات متحده آمریکا» دانسته شوند) و استقلال آنان از کنترل رؤسای نهادهای دولتی - به‌ویژه در موارد سیاست‌گذاری - تحت حمایت قرار گیرند.^۴ دیگر استدلال برای حمایت، به مسئله ارتقای کارایی اداری و «تسهیل یکنواختی در آیین‌های اداری و بهره‌وری از هنجارها» متکی بود.^۵ در مقابل، این استدلال بود که ترکیب دو نوع دادرسی اداری کاملاً مختلف را در سازمان واحد، نامناسب تلقی می‌کرد: نوع اول مربوط به فرایند تصمیم‌گیری راجع به مقررات گذاری بوده و نوع دوم، کنترل تصمیمات اولیه (به‌ویژه راجع به تأمین اجتماعی) است. در قیاس با آن، در بریتانیا، ادغام نظام برنامه‌ریزی کاربری اراضی (که در آن استماع از سوی بازرسان، یک مرحله فرایند تصمیم‌گیری را شکل می‌دهد) در دیوان بدوی انجام شود و ساختار دیوان عالی بر کنترل تصمیمات اولیه تمرکز ادغام شود.

به نظر می‌رسد شکست پیشنهادهای ارائه‌شده برای ایجاد مرجع واحد مرکزی دادرسی در سطح فدرال، برخلاف وضعیت موجود ایالتی است؛ جایی که در سال ۲۰۰۰، بنا به گفته میشل آسیمف،^۶ در حدود نیمی از ایالت‌ها، دستکم برخی از نهادهایشان را که قضات، محبوس در آن‌ها بودند، قطعه‌قطعه و قضات را به نهادی مجزا منتقل کردند...^۷ آسیمف پیش‌بینی کرد «اکثریت قریب به‌اتفاق ایالت‌ها،... در

¹. JJ Simeone, 'The Function, Flexibility and Future of United States Judges of the Executive Department' (1992) 44 Administrative Law Review 159, 174-76

². Ibid 176-77

³. Simeone

⁴. eg, DJ Gifford, 'Federal Administrative Law Judges: The Relevance of Past Choices to Future Directions' (1997) 49 Administrative Law Review 1, 38-42, 58-59,

⁵. JS Lubbers, 'Federal Administrative Law Judges: A Focus on our Invisible Judiciary' (1981) 33 Administrative Law 109, 124. See also B Schwartz, 'Adjudication and the Administrative Procedure Act' (1996) 32 Tulsa Law Review 203, 217.

⁶. Michael Asimow

⁷. M Asimow, 'The Administrative Judiciary: ALJ's in Historical Perspective' (2000) 20 Journal of the National Association of Administrative Law Judges 157, 164.

بیست سال آینده هیئت‌های مرکزی خواهند داشت» و از نظر وی، دولت فدرال نهایتاً مجبور خواهد شد که در این راستا عمل کند.^۱

ب: نظارت قضایی

نظارت قضایی، نظارتی است که از سوی دادگاه صورت می‌گیرد و می‌تواند به شکل کنترل قضایی و یا تجدیدنظر باشد. باین حال، نوعاً تجدیدنظر از تصمیمات دیوان‌ها نزد دادگاه‌ها محدود به مسائل حکمی است. در نتیجه، تجدیدنظر، از حیث عملی معادل با کنترل قضایی است که دستکم از حیث نظری، کنترل حقوقی عملکرد است. تجدیدنظر از آرای دیوان تجدیدنظر اداری نزد دادگاه فدرال - مقرر در بخش ۴۴ قانون دیوان تجدیدنظر اداری - نمونه مناسبی برای این امر است. اشتباه‌های قابل تجدیدنظر شامل تفسیر اشتباه از حکم قانون، غیرمنصفانه بودن آیینی و عدم توجه به ملاحظات مرتبط و توجه به ملاحظات غیر مرتبط است. اشتباه موضوعی می‌تواند موجب ایجاد اشتباه حکمی شود، اما صرفاً در موارد اشتباه‌های فاحش این‌گونه خواهد بود.

دادگاه فدرال، اختیار کلی برای بازبینی تصمیمات دیوان تجدیدنظر اداری را به هر صورت که مقتضی بداند خواهد داشت، از جمله این‌که رأی آن را ابرام و یا لغو کرده و یا این‌که برای اتخاذ تصمیم مجدد به دیوان مزبور بازگرداند؛ اما اختیار صریحی برای دادگاه فدرال جهت اتخاذ تصمیم جایگزین به جای دیوان تجدیدنظر اداری در قانون مقرر نشده است.^۲ این حکم قانون بیشتر به‌عنوان طریقی برای ارجاع مجدد موضوع به دیوان تجدیدنظر اداری برای بازبینی تصمیمش تفسیر می‌شود تا این‌که بنخواهد مبنایی برای اختیار صدور رأی جایگزین محسوب شود. به‌طور کلی، این تجدیدنظر بر پایه داده‌های در

^۱. See generally D Pearce, Administrative Appeals Tribunal, 2nd edn (Australia, LexisNexis Butterworths, 2007) ch 10.

^۳. در مقابل، دادگاه تجدیدنظر (انگلستان) در تجدیدنظر از آرای دیوان عالی بریتانیا (از موضع حکمی) میتواند موضوع را برای اتخاذ تصمیم مجدد به دیوان بازگرداند و یا این‌که خود رأی مجدد صادر کند (Tribunals, Courts and Enforcement) و اگر نسبت به امر اخیر تصمیم گرفت، «میتواند تصمیمی را بگیرد که اگر دیوان عالی میخواست تصمیم مجدد بگیرد، میتوانست آن تصمیم را بگیرد و برای این منظور میتواند» یافته‌های موضوعی را که مناسب تلقی مینماید، کسب کند.

اختیار دیوان تجدیدنظر اداری صورت می‌گیرد؛ هرچند، از سال ۲۰۰۵، دادگاه فدرال اختیار محدودی یافته که به یافتن حقایق پردازد و برای این منظور می‌تواند به مدارک بیشتری دست یابد.

تصمیمات دیوان تجدیدنظر اداری می‌تواند موضوع کنترل قضایی نیز قرار گیرد. دامنه کنترل قضایی یکی از مهم‌ترین موارد مبهم و پیچیده حقوق اداری فدرال استرالیا است؛ دست کم اعمال کنترل قضایی بر تصمیمات دیوان تجدیدنظر اداری در مواردی که دادگاه فدرال تجدیدنظر نکرده است، امکان‌پذیر است؛ اما اگر تجدیدنظر ممکن باشد، به‌طور محتمل، درخواست کنترل قضایی متفی است.^۱

در انگلستان، حق تجدیدنظرخواهی (محدود به استثنائات مشخص) از تصمیم دیوان عالی نزد دادگاه تجدیدنظر - از موضع حکمی - وجود دارد. در اصل، دیوان بدوی و عالی هر دو موضوع کنترل قضایی قرار می‌گیرند، اگرچه احتمالاً دامنه این‌گونه کنترل بسیار محدود است؛ چراکه حق تجدیدنظرخواهی از رأی دیوان بدوی نزد دیوان عالی و از رأی دیوان عالی نزد دادگاه تجدیدنظر وجود دارد.

در آمریکا، یکی از نتایج ماهیت واقع‌شده [در اداره] دادرسی اداری این است که تصمیم نهاد دولتی و نه تصمیم قاضی حقوق اداری، موضوع کنترل قضایی قرار می‌گیرد. این امر درجایی مشکل‌ساز است که نهاد دولتی، حقایق کشف‌شده توسط قاضی حقوق اداری را نپذیرد، به‌ویژه در مواردی که نهاد دولتی، دادرسی را به‌عنوان بخشی از فرایند اتخاذ تصمیم به کار می‌گیرد. در مواردی که رویکرد متفاوت نهاد دولتی بر مبنای پیشبرد اهداف سیاسی خود توجیه شده است تا چه میزان دادگاه به یافته‌های قاضی حقوق اداری اتکا می‌کند؟ اظهارات دیوان عالی در این باره قاطع نبوده است.^۲

تمایز اصلی میان کنترل قضایی آمریکا از یک‌سو و کنترل قضایی استرالیا و انگلستان از سوی دیگر به مسئله کنترل تفسیر اشتباه از قانون بازمی‌گردد. در نظام حقوقی آمریکا نسبت به نظام‌های حقوقی انگلستان و استرالیا، احترام قضایی بیشتری در خصوص تفاسیر ارائه‌شده توسط تصمیم‌گیرندگان اداری (از جمله دادرسان) قوه مقننه مسئول اداری وجود دارد.

^۱ . eg Szajntop v Gerber (1992) 28 ALD 187

^۲ . Mashaw, Merrill and Shane, Administrative Law, 431-433; PL Strauss, Administrative Justice in the United States, 2nd edn (Durham, NC, Carolina Academic Press, 2002) 343-48. See also 3,2 n 18 and text; 5,7,2, nn 237-40 and text.

نتیجه گیری

با توجه به ویژگی‌های ماهوی و شکلی مراجع شبه قضایی حقوقی از جمله فلسفه وجودی و صلاحیت‌های این مراجع و نیز خصوصیت‌های منحصر به فرد حاکم بر اصول و آیین دادرسی در مراجع مذکور، تبیین و بررسی نسبت این مراجع با مراجع قضایی را امری ضروری می‌نماید. برای این مقصود وجوه تمایز شکلی و ماهوی و نیز وجوه تشابه مراجع مذکور مورد تبیین و بررسی قرار گرفت. تفاوت در فلسفه وجودی (هدف و مبانی)، صلاحیت عام و خاص و تفاوت در موضوعات مورد بررسی را می‌توان از جمله وجوه تمایز ماهوی مراجع شبه قضایی حقوقی دانست. همچنین مراجع مذکور دارای وجوه تمایز شکلی می‌باشند که عبارتند از: تفاوت در آیین دادرسی (رسیدگی سریع، عدم رعایت تشریفات، غیرعلنی بودن و...)... تفاوت در اصول دادرسی (اصل دفاع و تناظر و اصل منع تحصیل دلیل توسط دادرس) و تفاوت در اعضای رسیدگی کننده و نحوه انتخاب آنها.

نهادهای شبه قضایی که خود به اجرای احکام می‌پردازند، در زمینه اجرای قوانین مستقل می‌باشند و افرادی از همان نهاد آراء را اجرا می‌نمایند؛ اما گاهی قوانین این نهادها در بحث اجرا مجمل می‌باشد و قانونگذار هیچ تصریحی ننموده که چه قانونی در این موارد اعمال می‌گردد؛ اما از آنجا که در این موارد باید به قانون عام مراجعه نمود و از سوی دیگر در زمینه اجرا، ق.ا.ا.م، قانون عام می‌باشد، لذا در موارد اجمال یا سکوت باید به این قانون مراجعه نمود؛ یکی از علل ایجاد این نهادها تسریع در رسیدگی می‌باشد، به همین علت اگر مورد سکوت یا اجمال از مواردی نبود که عدم اعمال ق.ا.ا.م اشکالی در اجرا به وجود آورد می‌توان از آن صرفه نظر نمود و آن را اعمال نمود، مثلاً صدور اجرائیه و یا نحوه ابلاغ اوراق؛ اما چنانچه مورد اجمال یا سکوت از موارد ضروری باشد مانند اجرای حکم در صورت فوت یا حجر شخص، باید از ق.ا.ا.م مدد جست؛ به عبارت دیگر، در این گروه از نهادهای شبه قضایی ابتدا با توجه به قانون خاص همان نهاد رأی صادر شده اجرا می‌گردد و در صورت اجمال یا سکوت قانونگذار، چنانچه لزوم رجوع به قانون دیگری وجود داشته باشد ق.ا.ا.م جایگزین مناسبی برای پر کردن خلأ موجود می‌باشد، زیرا اعمال این قانون در موارد لزوم از بروز شیوه‌های اجرایی متفاوت و در نتیجه بروز اختلافات در زمینه اجرا جلوگیری می‌نماید.

در نظام حقوقی امریکا با توجه به فدرالی بودن شکل حکومت، با دو سطح نظام حقوقی روبرو هستیم در نظام فدرالی، به دلیل اینکه سازمان قضایی ایالات از حیث زمانی سابق بر سازمان قضایی حکومت فدرال است، ساختار حکومت فدرال در موارد متعددی از ایالات تاثیر پذیرفته است به موج قانون اساسی فدرال هر یک از ایالت ها قانون خاصی دارد و تشکیل قوای عمومی و شروط و شیوه های انتخاب، موافق با فلسفه و فرهنگ سیاسی پذیرفته شده قوای یادشده مشخص می شود؛ لذا سازمان قضایی ایالت با ایالات دیگر متفاوت است درحالی که در ایران با توجه به ساختار حقوق اساسی این کشور، قوه قضائیه از طریق حکومت مرکزی و وزارت دادگستری اداره می شود. قانون اساسی امریکا، در سطح فدرال، قضات دیوان عالی، قضات دادگاه استیناف و قضات دادگاه ناحیه ای از سوی رئیس جمهور، منصوب و مجلس سنای ایالات متحده انتصاب آنها را تأیید می کند.

کتابنامه

الف. کتاب ها

۱. پاشا صالح، علی، « مباحثی از تاریخ حقوق »، تهران: دانشگاه تهران. ۱۳۴۸.
 ۲. جرال د و جانسون، « دیوان عالی کشور امریکا »، ترجمه احمد شریعت، تبریز: روزنامه توحید افکار. ۱۳۴۳، ص ۱۵
 ۳. جعفری، « صلاحیت شوراهای حل اختلاف و قواعد حاکم بر رسیدی آن » پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، دانشگاه قم. ۱۳۸۵.
 ۴. حمیدیان، حسن، « کنترل قوه مقننه در ایران و امریکا »، تهران: نشر. ۱۳۷۸.
 ۵. داوید، رنه و ژوفره اسپینوزی، کامی، « درآمدی بر حقوق تطبیقی و دو نظام بزرگ حقوقی معاصر »، ترجمه و تلخیص حسین صفائی، تهران: نشر دادگستر. ۱۳۷۶.
 ۶. رستمی، ولی، « دادرسی عادلانه در مراجع اختصاصی اداری ایران »، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، چاپ اول. ۱۳۸۸.
 ۷. شمس، عبدالله، « آئین دادرسی مدنی »، ج ۱ تهران: انتشارات دراک. ۱۳۸۷.
 ۸. شیخ الاسلامی، محسن، « حقوق اساسی تطبیقی »، شیراز: انتشارات کوشامهر. ۱۳۸۰.
 ۹. قاضی شریعت پناهی، ابوالفضل، « گفتارهایی در حقوق عمومی »، تهران: نشر دادگستر. ۱۳۷۵.
 ۱۰. کمالان، مهدی، « آشنایی با ماده ۱۰۰ قانون شهرداری » (تهران: انتشارات کمالان). ۱۳۹۰
 ۱۱. هداوند، مهدی و آقای طوق، مسلم، « دادگاههای اختصاصی اداری در پرتو اصول دادرسی عادلانه و آیین های دادرسی منصفانه »، تهران، انتشارات خرسندی. ۱۳۸۹.
- ب. مقاله ها
۱۲. استوارسنگری، کوروش، « شکایت علیه شهرداری به دلیل تصرف زمین: عدم صلاحیت دیوان به لحاظ ترافیعی بودن دعوی یا ماهیت آن؟ » « ۱۳۹۴. »
 ۱۳. هامون، فرانسیس و واینر، سلین، « صیانت از قانون اساسی در فرانسه و ایالات متحده امریکا »، ترجمه محمد جلالی، نشریه حقوق اساسی، سال دوم، شماره ۲۱۳۸۳، ص ۱۱۹

۱۴. فرومن، میشل، «حمایت از آزادی و برابری در رویه قضایی دیوان عالی ایالات متحده امریکا»، ترجمه علی اکبر گرجی، نشریه حقوق اساسی، سال دوم، شماره ۲، ۱۳۸۳، صص ۲۰۵-۲۰۶
منابع انگلیسی

15. Dicey A.V.(1995), An Introduction to the Law of the Constitution, published in 1885, 10th edn. Edited by Wade, E.C
16. eg Szajntop v Gerber (1992) 28 ALD 187
17. eg, DJ Gifford, 'Federal Administrative Law Judges: The Relevance of Past Choices to Future Directions' (۱۹۹۷) ۴۹ Administrative Law Review.
18. Failla Christopher C.(۱۹۹۵), The Decline and Fall of the Supreme Court, Westport: Praeger Publishers.
19. Holes S.(1995), Constitutionalism, in Lipset,S.M.(ed), The Encyclopedia of Democracy, London: Rutledge.
20. Holes S.(1995), Constitutionalism, in Lipset, S.M.(ed), The Encyclopedia of Democracy, London: Rutledge.
21. Jackson, V.C and Tushnet, M.(1999), Comparative Constitutional Law, New York: New York Foundation Press.
22. JJ Simeone, 'The Function, Flexibility and Future of United States Judges of the Executive Department' (۱۹۹۲) ۴۴ Administrative Law Review.
23. JS Lubbers, 'Federal Administrative Law Judges: A Focus on our Invisible Judiciary' (۱۹۸۱) ۳۳ Administrative Law ۱۰۹, ۱۲۴. See also B Schwartz, 'Adjudication and the Administrative Procedure Act' (۱۹۹۶) ۳۲ Tulsa Law Review.
24. M Asimow, 'The Administrative Judiciary: ALJ's in Historical Perspective' (۲۰۰۰) ۲۰ Journal of the National Association of Administrative Law Judges .
25. Mashaw, Merrill and Shane, Administrative Law, ۴۳۱-۳۳; PL Strauss, Administrative Justice in the United States, ۲nd edn (Durham, NC, Carolina Academic Press, ۲۰۰۲) ۳۴۳-۴۸, See also ۳,۲, n ۱۸ and text.
26. Richard, H and Fallon, J.(۲۰۰۱), Implementing the Constitution, Cambridge: Harvard University Press.
27. Rush, Mark E.(1998), ed., Voting Rights and Redistricting in the United States, Westport: Greenwood Press.

28. Sadler R.A.(۲۰۰۱)(ed.), International Encyclopedia of Laws, London: kluwer Law International.
29. See generally D Pearce, Administrative Appeals Tribunal, 2nd edn (Australia, LexisNexis Butterworths, 2007) ch .
30. Stack K.M(۲۰۰۴), “Divergence of Constitutional & Statutory Interpretation”, Colorado law Review.
31. Stack K.M(2004), “Divergence of Constitutional & Statutory Interpretation”, Colorado law Review, Vol. 42, No.
32. Tarr G.A.(۱۹۹۹), Judicial Process and Judicial Policymaking, London: Wadsworth.
33. Tribunals, Courts and Enforcement Act ۲۰۰۷ (UK)
34. WadeH.W.R.andForsythL.F.(1994), Administrative Law, Oxford: Clarendon Press.